

زبان الجزایری: مانیفست زبان من

کامل داوود / ترجمه سمیرا رشیدیپور



پروبلماتیکا: برخلاف تصور رایج از الجزایر که آن را کشوری عربی به شمار می‌آورند، با نگاهی به تاریخ این کشور و به مدد نویسندگانی چون کامل داوود روشن می‌شود که مردم بربر و فینیقی تبار الجزایر پیش از هر استعمار اروپایی، تحت سلطه‌ی عربی‌سازی اُمویان در قرن هفتم میلادی قرار گرفته‌اند. هر آنچه بر تاریخ پر فراز و فرود استعماری الجزایر از سلطه‌ی اُمویان تا استعمار اسپانیا در قرن پانزدهم، عثمانی‌ها در قرن شانزدهم و بعد از آن استعمار فرانسه تا آزادسازی کوتاه‌مدت مدتش در سال ۱۹۶۳ گذشته، تماماً در زبان کوچه و بازار مردم الجزایر جاری است. این گونه‌گون‌بودگی و قلب و تحریف زبان استعمارگران را به روشنی می‌توان در به کارگیری کلمات مختلف به نسبت موقعیت جغرافیایی شهرها و محله‌هایش دریافت. الجزایری‌زبانی چندرگه اما زیست‌شده است که نتوانسته به عنوان زبان رسمی مردم الجزایر شناخته شود. بعد از استقلال الجزایر تصمیم بر آن شد که در مقابله با استعمار فرانسه، نه زبان الجزایری که زبان عربی (به گفته داوود، زبان عربی سعودی) - سلطه‌گری دیگر - را به رسمیت بشناسند. چه چیزی سبب می‌شود زبان‌های اروپایی را استعمارگر بدانیم و زبان عربی را مستثنا کنیم؟ سیاست عربی‌سازیِ زبانی دولت الجزایر به ظاهر حرکتی در جهت مخالفت با استعمار ۱۳۰ ساله‌ی فرانسه بود اما به سرکوب زبان اکثریتی انجامید که هیچ تعلق خاطری به نوشتن با زبان عربی ندارند. این متن گاه‌ها برای دست گذاشتن روی حق رسمی کردن زبان الجزایری در مقابل زبان عربی سعودی در دام دوگانه‌ی ما الجزایری‌ها و شمای دیگری می‌افتد، توگویی زبان خودی وجود داشته‌است که در اینجا مثلاً زبان الجزایری بوده‌است. در حالی که تمثیل برج بابل (در عهد عتیق) به خوبی بیانگر این نکته است که زبان خصلت غیریت بنیادین دارد و دفاع از زبان با هر نحو با در پیش گرفتن منطق زبان خودی نهایتاً به هویت‌گرایی‌ای ختم می‌شود که سویه‌های سرکوب‌گر آن غیرقابل دفاع است. چیزی که این متن را از دام هویت‌گرایی می‌تواند برهاند، تاکید بر «حق» به رسمیت شناخته شدن زبان الجزایری، در مقام زبانی است که بازنمایی‌کننده‌ی تاریخ کشور الجزایر است. حق «مردمی» که با آن زبان حرف می‌زند و نادیده گرفته شده‌اند.

کامل داوود نویسنده و روزنامه‌نگار الجزایری ساکن فرانسه بیشتر آثار خود را به زبان فرانسه (زبان دوم الجزایر) می‌نویسد. برخلاف تصور اسلام‌گرایان تندرو، کامل داوود غرب‌گرا نیست، او همواره در آثارش با سوال‌هایی پیش‌پا افتاده جامعه و مردم کشورش و نیز سیاست‌های استعماری فرانسه را به پرسش می‌گیرد. در معروف‌ترین اثرش «مورسو، بررسی مجدد» به جهان داستانی رمان «بیگانه» آلبر کامو وارد می‌شود و روایتش را از زبان یک عرب الجزایری به نام هارون از سر می‌گیرد. او با درونی‌کردن نقدهای ادوارد سعید در مورد مسأله‌ی استعمار، بدون هیچ گونه شعارزدگی، داستان مردم الجزایر را نه از زبان مورسوی بی‌تفاوت و بیگانه با الجزایر، که از زبان هارون، برادر همان عرب بی‌نام‌نشان‌ی که مورسو کشته‌بود، در میان مستی و بی‌خوابی تعریف می‌کند. پس از انتشار برخی مقالاتش در اعتراض به سیاست‌های اسلام‌گرایان تندرو و نیز به رسمی بودن زبان عربی در مقام زبان یک اقلیت در الجزایر، یکی از امامان سلفی، عبدالفتاح زراوی فتوای قتل او را صادر کرد.

زبانی را بگیرید و آن را در خیابان بیاندازید (نقل به معنی حرف ماثو)، آن زبان زنده خواهد شد. آن زبان را در کتابی یا در معبدی حبس کنید، نه تنها می‌میرد، بلکه آدم‌های اطرافش را هم می‌کشد. زبانی را بگیرید، به آن سلاح و قدرت اضافه کنید، بدل به زبان رسمی و اداری می‌شود. به آن مذهب و پیامبری بدهید به زبانی مقدس بدل خواهد شد.

همین مسأله برای شما بیانگر نکته‌ی مهمی است: اینکه زبان الجزایری به مثابه‌ی زبان یک کشور وجود ندارد به راحتی به شما می‌گوید که وجود ندارد: وقتی از مردمی زبان‌شان را می‌گیرند، حق پاسخگویی را آنها می‌گیرند، وقتی مسخره‌شان می‌کنند، آنها را به حاشیه می‌رانند، به طویله، به زبان رعیت‌ها. وقتی به مردمی زبانی را تحمیل می‌کنند که سکوت را بر آنها تحمیل می‌کند، از آنها حقی را گرفته‌اند که بر سرزمین‌شان دارند. اگر به شما بگویند که زبان عربی زبانی برتر است، دارند توی مغزتان فرو می‌کنند که شما موجودی پست‌تر هستید.

امروزه در الجزایر دو طبقه‌ی اجتماعی (کاست) به زبان عربی صحبت می‌کنند: نخبه‌های سیاسی و نخبه‌های مذهبی. زبان عربی، زبانی مُرده برای الجزایری‌ها که انسان‌هایی زنده هستند. هر دو گروه تقدس را از زبان عربی به عنوان دلیل مشروعیت‌شان گرفته‌اند. مثل کشیش‌ها و شاهان قرون وسطای غربی. بنابراین کسانی که علیه‌شان قد علم کردند علیه قدیسانشان و خدایشان هم ایستادند. آن‌هایی که می‌گویند زبان عربی زبانی مرده است، استیلای این دو طبقه و منافع‌شان را تهدید می‌کنند.

کسانی که به شما می‌گویند که زبان الجزایری به عنوان زبان وجود ندارد، خودشان را همچون واسطه‌ای میان شما و الجزایر، میان شما و خدا تحمیل کرده‌اند. از قبیل زبانی مرده پول‌شان را درمی‌آورند. این زبان را از آنها بگیرد، عاطل و باطل بودن‌شان، شیادی و غاصب بودن‌شان آشکار خواهد شد. از خشم و بیکاری می‌میرند.

آن‌هایی که به شما می‌گویند این زبان یکی از مشتقات زبان عربی است، فکر می‌کنند خودشان هم تولیدی مشتق‌شده از عربستان سعودی‌اند. در الجزایر زندگی می‌کنند، در الجزایر غذا می‌خورند، در الجزایر می‌میرند، اما

می‌گویند زبان الجزایری وجود ندارد و زبان عربی سعودی وطن اصلی‌شان است. زنده‌باشند اما باید بروند همان‌جا.

زبان عربی زبان استعمارگری است. می‌توان با تجاوز به سرزمین یا با زور، در دهان و روح مستعمره‌سازی کرد. این هم نشانه‌ی استعماری موفق است: امروزه، بعد از قرن‌ها، مستعمره خود خواهان استعمار است آن هم به عنوان «اثری مثبت» و زبان عربی مرده حجت‌اش شده است. با استعمارگر قاطی می‌شود، زبانش، نیازمند تبارشناسی‌اش است و توضیح می‌دهد که زبانش به واسطه‌ی عرب استعمارگر، عربی شده‌است. و کسانی که این مسأله را نفی کنند، با این سرزمین بیگانه‌اند! فرانتس فانون آن را خوب توصیف کرده است: پوست سیاه ماسک سفید. زبان الجزایری، ماسک عربی.

کسانی که به شما می‌گویند زبان الجزایری وجود ندارد چون لهجه‌های الجروا، ستیفین و اُرانی متفاوتند. آنها را به کتاب‌های تاریخ ارجاع دهید: زبان فرانسه در قرن چهاردهم زبان گدایان و راهزنان و مردم عوام بود. فقط برایش یک شاه و فرهنگستان بس بود تا زبان فیلسوفان رنسانس و روشنگری شود و بعد زبان قدرت و دولت. آنها بهتر از ما نبوده‌اند.

آنهايي که به شما می‌گویند این زبانی است که که از دیگر زبان‌ها اقتباس شده‌است، به آنها بگویید این ویژگی همه‌ی زبان‌های زنده است. این زبان‌های مرده هستند که به خلوص استناد می‌کنند، زبان‌های زنده همواره به تبادل توسل جسته‌اند. زبان عربی خودش از آسمان که نیافتاده‌است از تقاطع میان جاده‌ها، بازرگانان و مسافران به وجود آمده است: عبری‌ها، آرامی‌ها، آشوری‌ها و ...

آنهايي که به شما می‌گویند زبان الجزایری به قدر کافی غنی نیست تا زبانی شود که روی همه نفوذ داشته باشد، به آنها پاسخ ابوالعلا معری را بدهید، شاعر کور و نویسنده‌ی «ندامت‌نامه»، درباره‌ی شعرى از او که خواسته بود با قرآن رقابت کند گفت: «بگذارید قلب‌ها چند قرن با آن صیقل یابند، آنگاه خواهید دید!» یک زبان تنها زمانی فقیر است که مردم‌اش به خودشان بدگمان باشند و خودشان را با کسی دیگر اشتباه بگیرند. برای همین از آن بالا با تحقیر و بدبختی به خودشان نگاه می‌کنند، برای همین زبانشان از مرکز دنیا سقوط می‌کند و به دست مردم دیگری می‌افتد تا به دست خودشان.

نویسنده همواره در این فکر بوده: من مغرب کسی نیستم. «مغرب» حومه‌ی مشرقی است که محل تولد اعلام شده هر چند آنجا محل مرگ من است. آن را همچون مرکز دنیا مطرح کردند و من را همچون حاشیه‌ی آن. مرکز دنیا به مردم برمی‌گردد وقتی آن مردم با زبان‌شان همچون زبانی جهانی رفتار کنند.

می‌توانی جهان را تصاحب کنی وقتی زبان خاص خودت را داشته باشی.

این زمانی است که مردمی با زبان‌شان حرف می‌زنند و به آن افتخار می‌کنند، باید به اجدادشان، تسلط بر سرزمین‌شان، بادهایش، جهت‌های جغرافیایی‌اش و سرنوشت‌اش و برداشت محصولاتش افتخار کند. تاریخ را ببینید: هر بار که مردمی می‌خواهد بر دنیا تسلط پیدا کند، قبل از هر چیز و مخصوصاً اعلام می‌کند که زبانش ناب است، از آن خودشان است و با تمام صداهای دیگر وصلتی دارد: ترک‌ها همین رویه را در پیش گرفتند،

اسرائیلی‌ها، عرب‌ها و... برای همین است گوته‌های ما و ادبیات‌مان به دنیا خواهند آمد و ما ماشین‌ها و ترانه‌هایی را اختراع می‌کنیم و برای همین است که ما اشرف مخلوقات می‌شویم چون ما مرکز دنیایمان خواهیم شد.

آن‌هایی که به شما می‌گویند این زبان به هیچ زبانی شباهت ندارد، بهشان بگویید چه خوب: این زبان الجزایری است مثل خودمان و تفاوت‌اش هویت‌اش است! آن‌هایی که به شما گفتند «چطور آن را می‌نویسید؟» بهشان بگویید «اهمیتی ندارد!»: معنا در خط نیست در روح کلام است.

کسی که به شما می‌گوید این خواست شما محقق نخواهد شد، به او بگویید او گذشته را برای خودش نگه دارد، در صورتی که شما آینده‌ای را دارید که انتظارتان را می‌کشد. به آن‌هایی که به شما می‌گویند «از چه چیزی شروع کنیم؟» بگویید با یک ترانه، یک رای، یک فرهنگستان، با پذیرش خودمان.

در الجزایر، بیشتر مردم به زبان الجزایری حرف می‌زنند: مردم، پول، تبلیغات، عشق و خشم. بنابراین آنچه مانده ساختگی است. ENTV، بوتفلیقه^۱، رژیم، امام‌ها، «همگون‌ها»، اسلام‌گراها. همه‌ی کسانی که می‌خواهند الجزایر غنی شود، گرامی داشته شود یا به رهایی برسد، به الجزایری حرف می‌زنند. همه‌ی کسانی که می‌خواهند تصرفش کنند، آن را بدزدند، نابودش کنند، نفی‌اش کنند یا بر رویش مارش روند به عربی کلاسیک حرف می‌زنند. آنها اقلیتی حاکم هستند. الجزایری‌ها اکثریتی تحت سلطه. در حال حاضر این طور است.

وقتی به شما گفتند زبان الجزایری یک گویش است، دارند می‌گویند که شما شهروند نیستید. شما عوام هستید، مردم نیستید. می‌گویند «زبان عوام»، «درجه سوم»، آن‌هایی که این را می‌گویند خود را برگزیده می‌دانند: «خواص».

روی پاسپورت‌م نوشته ملیت «الجزایری». با مادرم، با زن و بچه‌هایم الجزایری حرف می‌زنم. این روانی‌ها برایم اهمیتی ندارند: بالاخره از بین می‌روند و من با تدبیر فرزندانم همیشه آنجا خواهم بود. آنها از مُرده‌ها دفاع می‌کنند و من از نوزادها. مدرک؟ بگویید که شما از زبان الجزایری دفاع می‌کنید به عنوان یک زبان و خواهید دید امام‌ها، مستعمره‌ها، شیفتگان عقبه بن نافع^۲، مذهبیون، عایدی بگیران به پامی‌خیزند و همه‌ی کسانی که از خودشان و از آنها شرمسارند. خشم‌شان مدرک من است.

من هوادار شرمساری از خویش و نفی زبانم نیستم. من به زبان الجزایری حرف می‌زنم. زبان عربی (به عنوان فرهنگ و آثار) به من تعلق دارد اما من هیچ تعلق به آن ندارم.

^۱ عبدالعزیز بوتفلیقه، رئیس‌جمهور الجزایر. او با تغییر قانون اساسی توانسته برای چهارمین بار به ریاست جمهوری برسد. در آستانه بهار عربی برای جلوگیری از اتفاقاتی مشابه در الجزایر اجازه‌ی تأسیس ۲۳ حزب جدید را صادر کرد و تعداد نمایندگان مجلس را به ۴۶۲ نفر افزایش داد (این در حالی بود که در عمل مجلس از اختیارات چندانی ندارد). اما بوتفلیقه در چشم مخالفان و منتقدانش تنها خدمتگذار ارتش است. م

^۲ عقبه بن نافع فهری (۶۲۲-۶۸۳ میلادی) فرماندهی عربی که به معاویه و یزید اموی خدمت می‌کرد. فتوحات مغرب عربی شامل کشورهای

کنونی الجزایر، تونس، لیبی و مراکش در شمال آفریقا توسط او آغاز شد. م